

واقعه‌ی کربلا و نهضت عاشورا واقعه‌ای است که تمام انسان‌ها را به فکر وادار می‌کند و انسان هوشیار و تحلیلی‌گر را به مقایسه‌ی رفتار و خواسته‌های امام حسین علی‌ه السلام با نهضت‌های روز و تفکرات مطرح جوامع انسانی تشویق و تحریک می‌کند. نوشتار حاضر تحلیلی از نوع تفکر در زمان قیام امام حسین علی‌ه السلام است تا دور نمایی کوتاه از آن واقعه را برای ما تشریح کند.

اوج فشار در کوفه و بصره

مردم عراق و مخصوصاً کوفه بیش از دیگران زیر فشار قرار گرفته بودند، به طوری که وقتی به خانه دوستان و افراد مورد وثوق و اطمینان خود رفت و آمد می‌کردند و اسرار خود را با آنها در میان می‌گذاشتند، چون از خدمتکار صاحبخانه می‌ترسیدند، مادام که از آنها سوگندهای مؤکد نمی‌گرفتند که آنها را لو ندهند، گفتگو را آغاز نمی‌کردند! معاویه طی بخشنامه‌ای به عمال و فرمانداران خود در سراسر کشور نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان و خاندان علی(ع) را نپذیرند! وی طی بخشنامه دیگری چنین نوشت: «اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی، از دوستان علی(ع) و خاندان او است، اسمش را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید!» زیاد که بتناوب شش ماه در کوفه و شش ماه در بصره حکومت می‌کرد، «سمرة بن جندب» را به جای خود در بصره گذاشت تا در غیاب وی امور شهر را اداره کند. سمرة در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید. زیاد به وی گفت: آیا نمی‌ترسی که در میان آنها یک نفر بیگناه را کشته باشی؟ گفت: اگر دو برابر آنها را نیز می‌کشتم هرگز از چنین چیزی نمی‌ترسیدم! «ابو سوار عدوی» می‌گوید: سمرة در بامداد یک روز چهل و هفت نفر از بستگان مرا کشت که همه حافظ قرآن بودند.

صلح، زمینه ساز قیام عاشورا

این حوادث و حشمتناک، مردم عراق را سخت تکان داد و آنها را از رخوت و سستی به در آورد و ماهیت اصلی حکومت اموی را تا حدی آشکار نمود. در همان حال که رؤسای قبائل، از آثار و منافع پیمان صلح امام حسن(ع) بهره مند می‌شدند و از بذل و بخشش‌های معاویه برخوردار می‌گشتند، مردم عادی عراق کم‌کم به ماهیت اصلی حکومت بیدادگر و خودکامه معاویه که با پای خود به سوی آن رفته و به دست خود آن را تثبیت کرده بودند، پی می‌بردند. معاویه «

مغیره بن شعبه» را بر کوفه حاکم ساخت و کار بصره را به «عبدالله بن عامر» وا گذاشت و این شخص که پس از قتل عثمان آن شهر را ترك گفته بود، به بصره بازگشت. معاویه خود نیز به شام رفت و از دمشق به تدبیر کار دولت خویش پرداخت. مردم عراق هر گاه به یاد زندگانی در روزگار علی(ع) می افتادند، اندوهناک می شدند و از آن سستی که در حمایت از علی(ع) نشان داده بودند، اظهار پشیمانی می نمودند و نیز از صلحی که میان ایشان و مردم شام اتفاق افتاده بود، سخت پشیمان بودند. آنان چون به یکدیگر می رسیدند، همدیگر را سرزنش می کردند و از یکدیگر می پرسیدند که چه خواهد شد و چه باید کرد؟ هنوز چند سالی نگذشته بود که نمایندگان کوفه میان آن شهر و مدینه برای دیار حسینی بن علی(ع) و گفتگو با او و شنیدن سخنان وی به رفت و آمد پرداختند. بنابراین دوران صلح امام حسن(ع) دوران آمادگی و تمرین تدریجی امت برای جنگ با حکومت فاسد اموی به شمار می رفت تا روز موعود، روزی که جامعه اسلامی آمادگی قیام داشته باشد، فرا رسد.

اظهار آمادگی برای آغاز قیام

روزی که امام حسن(ع) صلح کرد، هنوز اجتماع به آن پایه از درك و بینش نرسیده بود که هدف امام را تأمین کند. آن روز هنوز جامعه اسلامی اسیر زنجیرهای آمال و آرزوها بود، آمال و آرزوهایی که روح شکست را در آنها تزریق کرده بود. از این رو هدفی که امام حسن(ع) تعقیب می کرد این بود که افکار عمومی را برای قیام بر ضد حکومت اموی آماده کند و به مردم فرصت دهد تا خود بیندیشند و به حقایق اوضاع و ماهیت حکومت اموی پی ببرند، بویژه آنکه اشارتهایی که حضرت مجتبی(ع) به ستمگریها و جنایات حکومت اموی و زیر پا گذاشتن احکام اسلام می نمود، افکار مردم را کاملاً بیدار می کرد. کم کم این آمادگی قوت گرفت و شخصیتهای بزرگ عراق متوجه حسین بن علی(ع) شده از او خواستند که قیام کند. ولی حسین بن علی(ع) آنها را به پیروی از امام مجتبی(ع) توصیه می کرد و می فرمود: اوضاع فعلی برای قیام مساعد نیست و تا زمانی که معاویه زنده است، نهضت و قیام به ثمر نمی رسد.

بازتاب حوادث در مدینه

پس از شهادت حضرت مجتبی(ع) که حسین بن علی(ع) امامت را عهده دار بود، خبر جنایتهای معاویه بلا فاصله در مدینه طنین می افکند و محور بحث در اجتماعاتی می گشت که حسین بن علی(ع) با شرکت بزرگان شیعه در عراق و حجاز و مناطق دیگر اسلامی تشکیل می داد. برای نمونه، هنگامی که معاویه «حجر بن عدی» و همراهان او را کشت،

عده ای از بزرگان کوفه نزد حسین(ع) آمده جریان را به حضرت خبر دادند و پخش این خبر موجی از نفرت در همه افراد با ایمان برانگیخت. این مطلب نشان می‌دهد که در آن هنگام جنبش منظمی بر ضد حکومت اموی شکل می‌گرفت که مبلغین و عوامل موثر آن، همان پیروان اندک و صمیمی امام حسن(ع) بودند که حضرت با تدبیر هوشمندانه خویش جان آنان را از گزند قشون معاویه حفظ کرده بود. هدف این گروه این بود که با تذکار جنایاتی که در سراسر دوران حکومت معاویه موج می‌زد، روح قیام را در دل‌های مردم برانگیزند تا روز موعود فرا رسد!

چرا امام حسن(ع) صلح، امام حسین(ع) قیام کرد؟

بُخْتهای پیشین، راز و رمز صلح امام مجتبی(ع) را روشن ساخت، ولی در اینجا، جای یک سوال باقی است و آن این است که چرا امام حسن(ع) صلح کرد ولی امام حسین(ع) قیام نمود؟ اگر صلح، کار درستی بود، چرا امام حسین(ع) با یزید صلح نکرد؟ و اگر قرار بر جنگ بود، چرا امام حسن نجنگید؟ پاسخ این سوال را باید در اوضاع و شرایط متفاوت زمان این دو امام بزرگ، و نحوه رفتار و شخصیت معاویه و یزید جستجو کرد. ذیلاً به گوشه‌هایی از تفاوت شیوه معاویه و یزید اشاره می‌کنیم:

فریبکاری‌های معاویه

معاویه در دوران زمامداری خود، با نقشه‌ها و سیاستهای عوام‌فریبانه خود، همواره سعی می‌کرد به حکومت خود رنگ شرعی و اسلامی بدهد. او از این که افکار عمومی، انحراف وی را از خط سیر صحیح سیاست اسلامی بفهمد، جلوگیری می‌کرد. گر چه معاویه عملاً اسلام را تحریف نموده و حکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده و بی‌پیرایه اسلامی ساخته، و جامعه اسلامی را به یک جامعه غیر اسلامی تبدیل کرده بود، ولی با وجود اینها ظواهر اسلام را نسبتاً حفظ می‌کرد، مقررات اسلامی را ظاهراً اجرا می‌نمود، پرده‌ها را نمی‌درید و در دربارش پاره‌ای از مقررات اسلامی رعایت می‌شد و نمی‌گذاشت رنگ اسلامی ظاهری جامعه عوض شود. او بخوبی درک می‌کرد که چون به نام دین و خلافت اسلامی، بر مردم حکومت می‌کند، نباید علناً مرتکب کارهایی بشود که مردم آن را مبارزه با دین - همان دینی که وی به نام آن بر آنان فرمانروایی می‌کرد - تلقی نمایند، بلکه همیشه به اعمال خود رنگ دینی می‌داد تا با مقامی که داشت سازگار باشد و آن دسته از کارها را که توجیه و تفسیر آن طبق موازین دینی مقدور نبود، در خفا انجام می‌داد. بعلاوه معاویه، در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات، سیاست فوق‌العاده ماهرانه‌ای داشت و مشکلات را به شیوه‌های

مخصوصی حل می کرد که فرزندش یزید فاقد مهارت در به کارگیری آنها بود، و همین دو موضوع ، پیروزی قیام و تأثیر مثبت شهادت در زمان حکومت معاویه را مورد تردید قرار می داد زیرا در این شرائط افکار عمومی درباره قیام و انقلاب ضد اموی داوری صحیح نمی کرد. بنی امیه برانگیخته نمی شد، چون هنوز افکار عمومی به میزان انحراف معاویه از اسلام ، آشنا نبود و به همین جهت ، عناصر نا آگاه ، جنگ حضرت مجتبی(ع) را با معاویه بیشتر يك اختلاف سیاسی و کشمکش بر سر قدرت و حکومت به شمار می آوردند، تا قیام حق در برابر باطل! شهادت در چنین شرائطی به پیشبرد مقاصد نهضت کمک نمی کرد ، بلکه افکار عمومی درباره آن دستخوش اشتباه می گردید و حقیقت لوث می شد.

جو نامساعد

چنانکه دیدیم، « فضای سیاسی دوره معاویه فضای صریحی نبود که يك مصلح بتواند از يك راه مشخص، امر را فیصله دهد، و جامعه، با هوشیاری، جهت خویش را پیدا کند، بلکه جوی بود که هر مصلحی در آن جو می بایست مراقب عمل رهبران فساد باشد و در هر فرصت- با توجه به امکانات خود و چگونگی اطرافیان خود و شکل مواجهه دشمن- عکس العملی مناسب نشان دهد، تا بدین گونه «حقیقت مغلوب» را بر «غالب» پیروز گرداند. این ، مشکل عمده روزگار امام حسن(ع) بود. در آن روزگار ، آنچه به نام «شهادت» شناخته شده بود تأثیری که باید، نداشت. در واقع شهادت نیز مانند بسیاری از پدیده ها، زمینه مساعدی می خواهد تا بتواند از صورت يك شهادت و اخلاص فردی در آید و شکل يك پدیده اجتماعی موثر به خود گیرد و خون شهید در رگ دیگر مردم ، حیات بیافریند. قرائن تاریخی نشان می دهند که اگر امام با سپاه سست عنصری که دور او را گرفته بودند- و یادی از آنان گذشت که چه کردند- بر می خاست و میان خود و معاویه شمشیر می نهاد، او را به زودی به عنوان يك شهید قهرمان، نمی کشتند، بلکه او را اسیر می کردند! معاویه می خواست ننگی را که او و خاندانش از دست سربازان اسلام دیده بودند، و روزی به دست سربازان سلحشور اسلام اسیر شده بودند، از طریق اسیر کردن یکی از بزرگان آل محمد(ص) جبران کند. پس امام در صورت شکست خوردن، به صورت شهیدی قهرمان- انسان که در عاشورا پیش آمد- کشته نمی شد، بلکه او به دست معاویه گرفتار می شد و سرانجام به گونه ای نامعلوم تلف می گشت، و این، یکی از زیانهای بزرگ بود که در آن روز متوجه موضع حق می شد. اگر در جنگ با سپاه معاویه، سپاه امام مجتبی(ع) مغلوب می شد، معاویه به سرزمینها و شهرهای اسلام می تاخت و تا می توانست می کشت، و بویژه شهرهای مکه و مدینه و کوفه و بصره و دیگر آبادیهایی که در قلمرو حکومت علی

بن ابی طالب و امام حسن(ع) قرار داشت. بدین گونه تعداد کشته شدگان - برخلاف واقعه عاشورا- محدود نمی ماند و از حساب می گذشت، این بود آن حفظ خونی که امام از آن یاد می کرد.» شاید به همین دلایل - و نیز به دلیل صحنه گذاشتن حسین بن علی(ع) بر صلح امام حسن(ع) بود که - حسین بن علی(ع) پس از شهادت برادر بزرگوار خود، در مدت ده سال آخر حکومت معاویه یعنی تقریباً از سال ۵۰ تا ۶۰ هجری قیام نکرد، بلکه در انتظار فرصت مناسب، روز شماری می نمود و به آماده ساختن افکار عمومی اکتفا می ورزید، زیرا اگر در این زمان قیام می کرد، معلوم نبود بازتاب آن در جامعه اسلامی چگونه خواهد بود و در افکار عمومی چگونه انعکاس خواهد یافت؟

یزید، چهره منفور جامعه اسلامی

اما این مطلب در مورد یزید درست برعکس بود زیرا(چنانکه در زندگانی امام حسین (ع) گفته ایم) یزید نه تنها پختگی و تدبیر و سیاست پدر را نداشت، بلکه از رعایت ظواهر اسلام نیز که می خواست به نام آن بر مردم حکومت کند، فرسنگها دور بود. یزید جوانی ناپخته، شهوت پرست، خود سر، و فاقد دور اندیشی و احتیاط بود. او فردی بی خرد، متهور، خوشگذران، عیاش، و دارای فکر سطحی بود. یزید که پیش از رسیدن به حکومت اسیر هوسها و پایبند تمایلات افراطی بود، بعد از رسیدن به حکومت نیز نتوانست حداقل مثل پدر ظواهر اسلام را حفظ کند، و خود را ولو به صورت ظاهر، فردی دیندار و با ایمان معرفی کند بلکه در اثر خصلت بی پروای و هوسبازی که داشت، علناً مقدمات اسلامی را زیر پا گذاشت و در راه رضای شهوات خود از هیچ چیز فرو گذاری نکرد. او علناً شراب می خورد و تظاهر به فساد و گناه می کرد. یزید از لحاظ سیاسی آن قدر ناپخته بود که ماهیت اصلی حکومت بنی امیه را که دشمنی آشتی ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی آن زمان بود، کاملاً به مردم نشان داد. این پرده دریها و بی بند و باریهای یزید برای همه ثابت کرده بود که وی بکلی فاقد شایستگی و لیاقت برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی است. بنابراین مزدوران حکومت بنی امیه نمی توانستند قیام حسین(ع) را در افکار عمومی متهم و آلوده سازند، زیرا مردم به چشم خود، رفتار یزید را، که کوچکترین تناسبی با موازین دینی و تعالیم مذهبی نداشت، می دیدند، و همین رفتار یزید در افکار عمومی، مجوز خوبی برای قیام جهت واژگون ساختن چنین حکومتی به شمار می رفت. در چنین

شرایطی مردم قیام حسین بن علی (ع) را قیام فرزند پیامبر (ص) بر ضد حکومت باطل به منظور حفظ اسلام تلقی می‌کردند، نه اختلاف سیاسی و یا کشمکش بر سر تصاحب مقام و قدرت!

صلح امام حسن (ع) زمی‌نه ساز واقعه عاشورا بود

حجت الاسلام والمسلمین مصطفی قاسمی در اشاره به اینکه امام حسن (ع) در شرایط متفاوتی از امام حسین (ع) قرار داشتند افزودند: امام حسن (ع) خلیفه ای بودند که یک نفر از رعیت در قبال ایشان طغیان کرده بود، اگر امام حسن (ع) در این رویارویی می‌ایستادند چیزی جز شهادت برای ایشان در بر نداشت و آنگاه امام حسین (ع) دی‌گر آن معترض شجاعی نبودند که در قبال منکر ایستاده اند، بلکه حاکمی بودند که به دست متعرضین خودش کشته شده بود و می‌بینید که در کل ماهیت ماجرا متفاوت شده است.

شخصیت معاوی‌ه و یزید بسیار متفاوت بود، معاوی‌ه از نبوغ سیاسی خاصی برخوردار بود و با وجودی که از مشرکان پیش از اسلام بود، توانست تصویری فراتر از مردمان عادی را ترسیم کند. وی افزود: معاوی‌ه در شام به عنوان عشیره پیامبر اکرم (ص) خودش را معرفی کرده بود و عامه مردم نیز فریب ظاهر سازی های این حاکم سیاست مدار را خوردند، اما یزید جوانی بود که نبوغ سیاسی نداشت و برای به دست آوردن قدرت هیچ زحمتی نکشیده بود و فکر می‌کرد با نظامی گری تمام مسائل به سرانجام می‌رسد و ظواهر را رعایت نمی‌کرد و برخلاف معاوی‌ه به طور علنی به دنبال نابودی اسلام و سنت رسول خدا بود. اگر امام حسن (ع) در شرایط امام حسین (ع) قرار می‌گرفت، قیام می‌کرد، به همین دلیل امام حسین (ع) با قیام خود در کربلا بهترین تصمیم را گرفت و امام حسن (ع) نیز بهترین موضع را در زمان خود داشت و بی‌شک اگر امام حسن (ع) در دوران امام حسین (ع) قرار می‌گرفت، گزین‌ه قیام علیه یزید را انتخاب می‌کرد. زمانی که امام به شرایط سیاسی اجتماعی کوفه نگاه کردند متوجه شدند که اگر الان ی‌ها چند سال دی‌گر این جنگ را تمام کنند نتیجه یکسان است، یعنی با توجه به شیوه های متفاوت امام و معاوی‌ه برای اداره امور مسلمین، اگر این جنگ ۱۰ سال دی‌گر هم طول می‌کشید نتیجه آن همین می‌شد، اما در طول این ۱۰ سال چه بر سر امت اسلامی می‌آمد جز اینکه یک سری از مردم کشته می‌شدند و نارضای‌تی‌ها نسبت به امام حسن (ع) بی‌شتر می‌شد، در نتیجه امام حسن (ع) در حالی که می‌داند و می‌بیند که برای آی‌نده اخبار خوشای‌ندی در برنارد بهترین تصمیم را صلح با معاوی‌ه قلمداد می‌کند. حجت الاسلام قاسمی در ادامه به آثار مثبت

صلح امام حسن مجتبی (ع) اشاره کرد و افزود: امام حسن مجتبی (ع) بهترین بهره برداری را در قائله میان کوفه و شام داشت؛ چرا که با پذیرفتن صلح نامه، کیان تشیع را حفظ و زمینه را برای قیام امام حسین (ع) و تشکیل مدرسه فقهی شیعه در دوران امام باقر (ع) و امام صادق (ع) فراهم کردند.

موانع سر راه معاویه

مانع اول: کسانی که از بزرگان صحابه که مقبولیت و محبوبیت فراوان نزد مردم داشتند و با وجود ایشان معاویه جرأت اظهار جانشینی یزید را نداشت چه رسد به اینکه بخواهد از مردم برای ولایت و خلافت او بیعت بگیری. مانع دوم: عده ای که خود را برای خلافت آماده کرده بودند و داعیه خلافت بعد از معاویه داشتند و بسیار واضح است که این افراد نیز با طرح جانشینی یزید به مخالفت می‌کرده‌اند.

مانع سوم: که بسیار مهم است امضاء صلح نامه با امام حسن مجتبی علیه السلام و تعهد او مبنی بر اینکه بعد از مرگش حق انتخاب جانشین برای خودش را ندارد و بعد از مرگ او خلافت به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد و یا در صورت نبودن امام حسن مجتبی، خلافت به امام حسین علیه السلام می‌رسد و او عهد کرده بود که فرزند خویش یزید را به جانشینی انتخاب نکند. معاویه برای رساندن یزید به تخت حکومت از هیچ کاری دریغ نکرد و بزرگان از صحابه که به هر دلیلی با او همراه نشدند را به حیل مختلف به قتل رساند.

امام حسن علیه السلام بزرگ‌ترین مانع برای معاویه

امام حسن مجتبی علیه السلام از دو جهت مانع این سیاست پلید معاویه بود یکی اینکه شخصیت بالای حضرت امام حسن (ع) در میان مردم مدینه و مسلمانان و موقعیت اجتماعی ایشان و این که او فرزند رسول خدا (ص) و سبط پیامبر بود و جهت دوم قرارداد معاویه با امام حسن (ع) که بدان اشاره شد. معاویه خلافت امام حسن علیه السلام را پذیرفته بود و این حقیقتی است که بزرگان مخالفین به آن تصریح کرده‌اند، ابن حجر عسقلانی با سند محکم و قوی این مطلب را روایت می‌کند و می‌گوید امام حسن علیه السلام فرمود: «همانا که من با معاویه

شرط کردم که خلافت پس از او به من برگردد.» آن حضرت در حضور معاویه فرمودند که من از او عهد گرفته‌ام که خلافت بعد از او به من برگردد. حافظ ابن عبد البر قرطبی می‌گوید: «علما اتفاق دارند بر اینکه امام حسن مجتبی علی‌ه السلام حکومت را فقط به معاویه - زمان حیاتش - واگذار کرده است و این که بعد از او به خودش برگردد طبق این مفاد، پیمان و قرار داد در بی‌نشان منعقد شد».

با وجود امام حسن (ع) کسی با یزید بیعت نمی‌کرد

طبیعی است معاویه که این عهد را کرده بود و از طرفی شخصی که می‌خواست برای خلافت برگزیند شخصی خمار و می‌مون باز و ظاهر الفسق بود و ابدا قابل قیاس با یکی از اصحاب امام حسن مجتبی (ع) هم نبود. نه صحابی و یاران جلیل القدر امام حسن بلکه یک مسلمان عادی هم به مراتب افضل و برتر از یزید بود از این رو بر فرض این هم که امام حسن علی‌ه السلام در مدینه نبودند بزرگان و سران جامعه حاضر به پذیرش ولایت یزید نبودند، چه رسد به اینکه در مقابل معاویه شخصیت عظیم و بزرگی مانند امام حسن مجتبی وجود دارد برای اصلاح کار یزید ساختن فضائل و جعل حدیث نیز کارگر نبود. طبیعی است که تنها راه حل برای معاویه به شهادت رساندن سبط النبی امام حسن مجتبی علی‌ه السلام است. احنف بن قیس، از برجسته‌ترین شخصیت‌های زمان معاویه است وی در چنین وضعیتی به معاویه می‌گوید: «ان اهل الحجاز و اهل العراق لا یرضون بهذا و لا یبایعون لیزید ما کان الحسن حیاً» تا زمانی که حسن بن علی زنده است، مردم حجاز و عراق به جانشینی یزید رضایت نخواهند داد و تن به بیعت با او نمی‌دهند نه فقط اهل حجاز که حتی مردم شام که سال‌ها در جو بنی امیه زندگی کرده‌اند و از خاندان رسالت دور بوده‌اند با وجود امام حسن علی‌ه السلام با یزید بیعت نمی‌کردند.

به شهادت رساندن امام حسن تنها و آخرین راه معاویه

معاویه هیچ راهی در مقابل خود نمی‌دید جز به شهادت رساندن امام حسن علی‌ه السلام. زنجشیری می‌گوید: «جعل معاویه لجعده بنت الاشعث امراه الحسین مائه الف حتی سمته» معاویه صد هزار درهم برای جعده همسر حسن بن علی قرار داد برای اینکه او را مسموم کند مسعودی نیز در این باره می‌نویسد: «همسر امام حسن مجتبی علی‌ه السلام

جعهده، دختر اشعث بن قیس بود. آن حضرت را مسموم نمود و این کار را با نیرنگ معاویه صورت گرفت. او به جعهده وعده داد که اگر این کار را انجام دهد صد هزار درهم به علاوه همسری با یزید، مزد و اجرت این عمل خواهد بود. «جریان شهادت امام مجتبی علی‌ه السلام توسط دسیسه معاویه و سمی که معاویه مهیا ساخته بود از متواترات تاریخ و متواترات نزد عامه است و هیچ تردیدی در آن راه ندارد هرچند برخی از روی تعصب کور برای دفاع از جرثومه‌ای مانند معاویه و فریب عامه مردم در این باره بگوید: «هرگز معاویه این جنایت را به واسطه همسر امام حسن علی‌ه السلام یعنی جعهده بنت اشعث انجام نداده است. معاویه چنین نمی‌کند و این حرف‌ها از داستان‌هایی است که شیعیان ساخته اند!!» بدون شک قاتل امام حسن مجتبی علی‌ه السلام معاویه است وقتی خبر شهادت امام حسن علی‌ه السلام به او می‌رسد: «اظهر فرحا و سرورا، حتی سجد و سجد معه من کان معه» معاویه چنان از این خبر شاد شد و خوشحالی کرد که به سجده افتاد و اطرافیان او نیز به سجده افتادند او با این کار مهم‌ترین مانع خلافت یزید را از سر راه برداشت.

ریزش‌ها و روی‌ش‌ها در نهضت عاشورا

دین اسلام در بدو ورود آسان و قابل درک است ولی وقتی وارد می‌شویم پی‌چیدگی‌هایی دارد.

ریزش‌ها و روی‌ش‌ها جزء جذابیت و شیرینی دین است. که هم جنبه فردی و هم جنبه اجتماعی دارد. و یک بحث مهم اخرا زمانی است که به سبب امتحان‌ها و فتنه‌های اخرا الزمان در معرض آن قرار می‌گیرد. کربلا اوج ریزش‌ها و روی‌ش‌ها است.

بحث ریزش‌ها و روی‌ش‌ها غرور را از ادم‌های خوب و یأس را از ادم‌های بد می‌گیرد.

بستر ریزش‌ها و روی‌ش‌ها:

۱- حقیقت وجود انسان: انسان موجود پی‌چیده‌ای است. (و لقد کرّمنا بنی ادم) آنقدر کرامت انسان زیاد است که خداوند او را آزاد گذاشته که حتی می‌تواند بعد از ایمان کافر شود.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبِلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» (ال عمران/ ۹۰) «همانا آنان که بعد از ایمان کافر شدند و بر کفر خویش افزودند هرگز توبه‌ی آنها پذیرفته نشود و به حقیقت گمراهان هم آنان خواهند بود) پی‌چیدی‌دگی روح انسان باعث می‌شود گاهی عیوب خود را پنهان کند پشت خوبی‌ها پنهان می‌کند، توجیه می‌نماید و یا آنها را فراموش می‌کند و یا اصلاً عیوب خود را نبیند و جای‌ش خوبی‌ها را ببیند. امام باقر علیه السلام فرمودند: «وَاللَّهِ مَا يَنْجُو مِنَ الذَّنْبِ إِلَّا مَنْ أَقْرَبَ بِهِ». (الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۲ / ۴۲۶ / باب الاعتراف بالذنوب و الندم عليها ص : ۴۲۶) (به خدا قسم از گناه نجات نمی‌یابد مگر به آن اعتراف کند). «إذا أراد الله بعبد خيراً فقهه في الدين و زهده في الدنيا و بصره عيوبه». (وقتی خداوند برای بنده‌ای نیکی خواهد وی را در کار دین دانا و بدینا بی‌اعتنا سازد و عیوب وی را بدو بنمایاند). (نهج الفصاحة ؛ ص ۱۸۰) پس یکی از زمی‌نه‌ها و بسترهای ریزش عیوب خود انسان است. چنانکه امیرالمؤمنین (ع) درباره زبیر فرمودند : او یک حسادتی به من داشت که درمان نکرد.

۲- دین خدا با این که یک حقیقت ثابت و روشن است ولی در ارتباط با انسان هر لحظه یک انتظاراتی از او دارد و او را در موضع افعال جدید قرار می‌دهد. توضیح این‌که دین مثل رانندگی نیست که همه قواعد برای تصادف نکردن است و اگر تصادف کنیم یک جایی یک عاملی رعایت نشده . دینداری هر لحظه قواعد و امتحاناتش سخت‌تر می‌شود و هر لحظه پی‌چ و خم‌ها خطرناک‌تر می‌شود.

۳- بستر سوم ریزش‌ها و روی‌ش‌ها دو روی یک سکه است که یکی تکلیف است و یکی تقدیر و امتحانات الهی. خداوند می‌فرماید: «وَلْتَبْلُوْا كُمْ حَتَّىٰ تَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِيْنَ وَ تَبْلُوْا اَخْبَارَكُمْ». (محمد/ ۳۱) (ما همه شما را قطعاً آزمایش می‌کنیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما چه کسانی هستند).

اصلاً خواست خداوند برای‌ن قرار گرفته که در امتحانات الهی ریزش‌ها و روی‌ش‌ها صورت بگیری‌د تا مشخص شود چه کسانی در ایمان صادق و و ثابت قدم هستند.

رویش‌ها در قران:

«الَّذِيْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوْا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا وَ قَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ» (ال عمران/ ۱۷۳)

(همان کسانی که مردم [منافق و عوامل نفوذی دشمن] به آنان گفتند: لشکری انبوه از مردم [مکه] برای جنگ با شما گرد

آمده‌اند، از آنان بترسید. ولی [این تهدید] بر ایمانشان افزود، و گفتند: خدا ما را بس است، و او نیکو و کیل و کارگراری است). «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» (احزاب/۲۲) (هنگامی که مؤمنان [در نبرد خندق] گروه‌های دشمن را دیدند گفتند: این است آنچه خدا و پیامبرش به ما وعده داده‌اند [که ثواب و پاداش عظیم روز بازپسین بدون تحمل سختی‌ها و سرفراز بیرون آمدن از آزمایش‌ها میسر نیست] و خدا و پیامبرش راست گفته‌اند، و [جنگ خندق] جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود). «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال/۲) (مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل‌هایشان ترسان می‌شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می‌افزاید، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند). «وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (ال عمران/۵۷) (و اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، خدا پاداششان را به طور کامل می‌دهد؛ و خدا ستمکاران را [که به دین کافر شدند، یا از دین فقط به اسم آن قناعت کردند] دوست ندارد). «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَاللَّهُ جُنُودَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (فتح/۴) (اوست که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد، تا ایمان بر ایمانشان بیفزاید. و سپاهیان آسمان و زمین فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست و خدا همواره دانا و حکیم است). «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَرَلَّ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت/۳۰) (بی‌تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خدا است، سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند [و می‌گویند:]: مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می‌دادند، بشارت باد). (نداشتن ترس و اندوه نتیجه رویش است) و...

ریزش‌ها در قران:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (ال عمران/۱۰۲) (ای اهل ایمان! از خدا آن گونه که شایسته پروای از اوست پروا کنید، و نمیرید مگر در حالی که [در برابر او و فرمان‌ها و احکامش] تسلیم باشی). «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (ال عمران/۱۴۴) (و محمد جز فرستاده‌ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی [آمده

[و گذشته‌اند، نیست. پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، [ایمان و عمل صالح را ترك می‌کنید و] به روش گذشتگان و نیاکان خود برمی‌گردید؟! و هر کس برگردد هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند و خدا به زودی سپاس گزاران را پاداش می‌دهد). «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ اذْأَدُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» (ال عمران/۹۰) (مسلماً کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر [خود] افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد؛ و اینانند که گمراهند).

دلایل ریزش

۱- ضعف ایمان : «ان المؤمن اعز من الجبل لان الجبل لا يستقل منه بالمعادل و المؤمن لا يستقل من دینه بشئ» «مؤمن از کوه محکم‌تر است زیرا از کوه با ضربات تیشه کم می‌شود اما با هیچ وسیله‌ای از دین مؤمن نمی‌توان کاست» (التهدیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۹). بنی اسرائیل: شاید قومی به اندازه این‌ها الطاف خدا را به چشم ندیدند مثلاً عبور از دریا و ایجاد جاده خاکی در دریا اما گفتند ما دوازه قبیله‌ایم آیمان در یک جوی نمی‌رود لذا ۱۲ راه باز شد و در ادامه فرعون و لشکرش غرق شدند اما در سوره اعراف و «جاوزنا بنی اسرائیل البحر... قالوا اجعل لنا الها کما لهم الهه...» «سوره اعراف/آیه ۱۳۸» (و بنی اسرائیل را از دریا به ساحل سلامت رسانیدیم... و گفتند ای موسی برای ما خدائی مثل خدایانی که این بت پرستان را است مقرر فرما...). لذا در این ضعف ایمان سامری موج سواری کرد «واتخذ قوم موسی من بعده من حلیم عجلاً جسدا لهم خوار» «سوره اعراف، آیه ۱۴۸» «قوم موسی بعد از به میقات رفتن او از زیورهای‌شان گوساله با پی‌گیری که صدای گوساله داشت ساختند. و اکثریت نیز تسلیم شدند اگر ایمان ضعیف بود افراد دچار دشمن خارجی می‌شوند.

۲- دنیای پرستی : یعنی در دوراهی‌ها که یک راه به سوی خدا و دیگری به دنیاست راه انحرافی به دنیای را انتخاب کند. مانند انتخاب ملک ری. «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السننهم یحوظونه ما درت به معای‌شهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون» «مردم بنده دنیایند و دین بر زبانشان می‌چرخد و تا وقتی زندگی‌هاشان بر محور دین بگردد در پی آنند، اما وقتی به وسیله‌ی بلا آزموده شوند، دینداران اندک می‌شوند» (امام حسینی (ع) درس بزرگی که در این رویش‌ها و ریزش‌ها وجود دارد مسئله تعلق و عدم تعلق بوده است. دنیای را داشته باش ولی تو سوار دنیای باش. دنیای سوار تو نباشد. در مناجات شعبانیه که از مناجات‌های عرفانی شیعه است می‌گویند این چنین

بگویی: «إلهي هب لي كمال الإنقطاع إليك» «خدایا کمال جدایی از غیر به سوی خودت را به من ارزانی کن» (مناجات شعبانیه) خدایا من از همه عالم می‌برم و فقط تو برایم مهم هستی. اگر جایی بنا است که از ثروتم بگذرم تا در رکاب تو باشم این کار را می‌کنم. باید از دنیا بری. در دستگاه امام حسین (ع) علاقه به دنیا باعث می‌شود به این دستگاه کمک نکند. کسانی وصل به امام حسین علیه السلام برایشان صورت می‌گیرد که خودشان را خرج امام حسین علیه السلام کنند. یکسری از این‌ها مبتلا به سستی همت و عافیت طلبی‌اند و می‌خواهند زندگی راحتی داشته باشند و دور را دور با هم ارتباط داشته باشند اینها هم یکی از دلایل عدم حضور است.

۳- محبت با قید و شرط به اهل بیت علیهم السلام: امام صادق (ع) فرمودند: مدعیان محبت اهل بیت علیهم السلام سه گروه می‌شوند: گروهی هستند که ما را برای رسیدن به دنیا می‌خواهند. به در خانه امام حسین علیه السلام نیامده است که خرج کند. دائما در خانه اهل بیت علیهم السلام طلب می‌کند و خرج نمی‌کند. لذا «حضرت امام (ع) همی فرمودند: عشق ما به اهل بیت علیهم السلام عشق کبوتری است و می‌فرمودند: هیچ کبوتری عاشق کفتر باز نیست، همه به دنبال دانه آمده‌اند. خیلی از مدعیان محبت اهل بیت علیهم السلام در خانه اهل بیت علیهم السلام می‌آیند و خوب هم داد می‌زنند ولی برای این است که چیزی گیرش بیاید. افرادی که با امام حسین علیه السلام آمدند خیلی‌هایشان از ثروتمندان بودند آن وقت ما در خانه اهل بیت علیهم السلام می‌آییم که چیزی گیرمان بیاید». امیرالمؤمنین (ع) در احوال زید بن صوحان فرمودند: خدا زید را رحمت کند زید یار ما اهل بیت علیهم السلام بود تا اینکه بار ما باشد. در قیامت کسانی به امام حسین (ع) نزدیک هستند که خودشان را خرج امام حسین علیه السلام کرده‌اند. امام رضا علیه السلام فرمودند: ما به قلوب شما که نظر می‌کنیم می‌بینیم سه نوع محبت است. بعضی برای دنیا می‌خواهند. بعضی برای آخرت چون از مردن می‌ترسند. در خانه امام حسین (ع) تعلق را کنار بگذارید. پیامبر (ص) فرمودند: در آخر الزمان عده‌ای ما را برای کاسبی می‌خواهند. نام ما اهل بیت زمینه کسب دنیا می‌شود. دلایلی که موجب می‌شود از جبهه حق دور شویم و عدم حق پذیری ما یکی‌اش این است که عشق ما به اهل بیت علیهم السلام عشق مشروط است. امام علی (ع) فرمودند: شیعیان ما کسانی هستند که می‌آیند و وجودشان را بذل ولایت ما می‌کنند. «أصول الکافی باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء خبر ۶- ۵ صدرا و ذیلا من کتاب فضل العلم». امام صادق (ع) فرمودند: خواص، کسانی هستند که ما را

برای خودمان می‌خواهند. ما اگر اهل بیت علی‌هم السلام را برای خودشان نخواهیم آن جایی که باید جان فشانی کنیم نیستیم. لذا علی بن موسی الرضا (ع) فرمودند: شما قلبتان در محبت ما یا مشغول دنیاست و یا مشغول عقبی است. فرمودند: هر دوی آنها خوب است. امام فرمودند: قلب متعالی در محبت اهل بیت علی‌هم السلام دلی است که همه حواسش به مولا است. حالا اگر حاجتش را دادند بگویید: الحمدلله و اگر ندادند هم الحمدلله بگویید. که وقتی اظهار ارادت به اهل بیت علی‌هم السلام می‌کنیم یک چیزی در کنار آن به عنوان عوارض وجودی اهل بیت علی‌هم السلام برای ایمان خیلی پررنگ‌تر از خود امام است. یعنی حجت خدا را صدا می‌زنیم نه برای اینکه امام را برای خودش بخواهیم. امام علی (ع) فرمودند: «شی‌عتنا المتبازلون فی ولایتنا» «شی‌عیان ما کسانی هستند که مدام نمی‌گویند به ما چیزی بده، بلکه می‌گویند از ما بگیر». به امیرالمومنین (ع) فرمودند: که یک شی‌عه‌ای دارید به نام عثمان بن مظعون، امام هم خیلی به ایشان علاقه داشت. از امام پرسیدند که عثمان چه داشت که شما با او صیغه برادری و عقد اخوت خواندید؟ امام علی علیه السلام فرمودند: من یک برادری داشتم که خدا رحمتش کند، و آنچه که او را در ذهن من عزیز می‌کرد این بود که از من کمتر دنیای را می‌خواست. خلوص یعنی همین که هزینه بشوی برای اهل بیت علی‌هم السلام. «أصول الکافی باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء خبر ۶ - ۵ صدرا و ذیلا من کتاب فضل العلم».

۴ - اصرار بر گناه: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاؤُا السَّوْأَىٰ اَنْ كَذَّبُوا بِآیَاتِ اللّٰهِ» «سوره روم/ آیه ۱۰» (سپس سرانجام کسانی که بدی کردند فقط بدترین سرانجام بود زیرا که آیات خدا را دروغ شمردند و رواشان بر این بود که آن را مسخره کنند)؛ «اِنَّ الَّذِیْنَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ یَوْمَ النِّقْمِ الْجَمْعَانِ اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطَانُ بِبَعْضِ مَا کَسَبُوْا» «سوره آل عمران/ آیه ۱۵۵» «همانا آنان که از شما در جنگ احد پشت کردند و منهزم شدند شیطان آنها را به سبب نافرمانی و بدکرداری‌شان بلغزش افکند...»). پیامبر اکرم (ص) فرمودند: من امید دارم بعضی از غیر مسلمانانی که خطا زیاده نمی‌کند و خطا کردن برای‌شان عادی نشده است عاقبت به خیر شوند ولی مسلمانی که دائما خطا می‌کند و برای‌ش مهم نیست امیدی ندارم عاقبت به خیر شود. نباید بنایمان بر عادی شدن معصیت باشد. امام صادق (ع) فرمودند: خیلی از شما داد می‌زنید ولی فقط خوب داد می‌زنید. درونتان را که نگاه می‌کنم هیچ سنخیتی با ما اهل بیت علی‌هم السلام ندارید. اما کسانی چون حُر که شرکت کردند، در واقع در عین داعیه نداشتن هنوز از فطرت پاکی

برخوردار بودند که مختصر غباری بر آن داشت و آنان به فطرت پاک خودشان برگشتند و با اطلاع از عشق و علاقه پیامبر (ص) به نواده اش در صف حق شرکت کردند. حر ریاحی که فرمانده قوی ای بود و آمده بود در برابر سیدالشهدا (ع) بایستد اما در یک لحظه حساس که گفت من خود را در بین جهنم و بهشت می بینم و خودم را به جهنم نمی اندازم، به خود برگشت و راه خود را پیدا کرد و در جبهه امام حسین (ع) قرار گرفت.

۵- دین شناسی ضعیف (بی بصیرتی): از دلایلی که جریان حق را انتخاب نمی کنیم این است که دین شناسی ما ضعیف است.

امام صادق (ع) می فرمودند: که شما خوب فریاد می زنید اما در زندگی و روشتان که نگاه کنید، در اخلاق و روشتان آنچه که باید باشید نیستید. اهل بیت علیهم السلام فریادگر زیاد داشتند اما مدعی ای که در موضع امتحان کم نیارد و واقعا بماند کم بودند، آلهای که اینگونه بودند ماندند. و فی القوي، عن بشير الدهان قال: قال أبو عبد الله (ع): «لا خير فيمن لا يتفقه من أصحابنا، يا بشير إن الرجل منكم إذا لم يستغن بفقهه احتاج إليهم فإذا احتاج إليهم أدخلوه في باب ضلالتهم و هو لا يعلم». روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، ج ۱۲، ص: ۱۶۰ «حضرت صادق (ع) به بشیر فرمود: هر يك از اصحاب ما که فهم دین ندارد خیری ندارد، ای بشیر هر مردی از ایشان که از نظر فهم دین بی نیاز نباشد بدیگران نیاز پیدا میکند و چون بآنها نیازمند شد او را در گمراهی خویش وارد کنند و او نفهمد». (أصول الكافي / ترجمه مصطفوی، ج ۱، ص: ۴۰) همه آزمون ها برای کسانی که دل در گرو ایمان به خدای بزرگ سپرده اند، همه کارهای خود را فقط برای رضای خدا انجام می دهند و در یک کلام به بصیرت رسیده اند بسیار آسان است. اما امتحان برای کسانی که برداشتی سطحی از دین دارند و در ظواهر امر گرفتار شده و هرگز به عمق دین معرفت پیدا نکرده اند، بسیار سخت است. این گروه اگر یک روزی هم در امری درست گام بردارند در ادامه مسیر در هنگام رسیدن به پیچها دچار انحراف خواهند شد و قادر نخواهند بود مسیر حق را از باطل تشخیص دهند. یکسری شان مبتلا به ضعف بینش بودند و معرفتی نسبت به امام حسین (ع) نداشتند، و با اینکه پشت سر امام (ع) نماز می خواندند و احترام می کردند اما اینطور نبودند که امام حسین (ع) را به عنوان حجت خدا بدانند.

۶- ترس : ترس را نیز باید از مهمترین عوامل قلمداد کرد، حکومت وقتی به دست معاویه رسید تبدیلی به سلطنت شاهنشاهی شد و دی‌گر بحث ملاک‌ها و ارزش‌ها که پیش از این هم کم رنگ شده بود بکلی از بین رفت، و افراد زیادی را به جرم داشتن محبت علی (ع) دستگیر و زندانی و شکنجه کرده و حتی به شهادت رساندند.

۷- باید توجه داشت که تبلیغات، همنشینیها و محیط تأثیرگذار است، در آن زمان جو علیه اهل بیت (ع) بود و بنی امیه طی ۲۰ سال شبی‌بخون فرهنگی، افراد را مسخ و از معارف الهی دور کرده بود، از این رو، کسانی که نسبت به خدا، اسلام، قرآن و نبی مکرم (ص) تردید داشتند، قطعاً نسبت به فرزندان ایشان هم بی‌توجه بودند و این طور نبود که همه آنها موقعیت امام (ع) و مقام ایشان را درک کرده و بعد با ایشان جنگیده باشند؛ البته این به معنای تبرئه آنها نیست، اما باید به این علل نیز توجه داشت. ضعف بینش، تطمیع، عافیت طلبی، ترس، و سرسرفه معاویه نشستن، و ... این عوامل بی تردید تأثیرگذار بوده است.

عوامل موثر در عاقبت بخیری :

می‌توان یکی از مهمترین راه‌های میان بر عوامل عاقبت به خیری انسان را « بکاء علی الحسین » و گریه بر مصیبت‌های امام حسین (ع) دانست و گفت: راه میان بر راه گریه بر مصائب ابی عبدالله الحسین (ع) و ارتباط با مجلس الحسین (ع) و روضه الحسین (ع) است. روضه امام حسین علیه السلام وسیله سیر است. اگر دیدی روضه در تو تحولی ایجاد کرد یعنی داری درست می‌شوی.

بیانات رهبری:

یک بُعد، مبارزه حق در مقابل باطلِ مقتدر است که امام حسین (ع) و حرکت انقلابی و اصلاحی او چنین کرد. یک بُعد دی‌گر، تجسم معنویت و اخلاق در نهضت حسین بن علی است. در این نهضت عرصه مبارزه‌ای وجود دارد که غیر از جنبه اجتماعی و سیاسی و حرکت انقلابی و مبارزه علی حق و باطل است و آن، نفس و باطن انسان- هاست. آنجایی که ضعف‌ها، طمع‌ها، حقارت‌ها، شهوت‌ها و هواهای نفسانی در وجود انسان، او را از برداشتن گام- های بلند باز می‌دارد، یک صحنه جنگ است، آن هم جنگی بسیار دشوارتر. آنجایی که مردان و زنان مؤمن و فداکار پشت سر حسین بن علی (ع) راه می‌افتند؛ دنیای و مافیایها، لذت‌ها و زیبایی‌های دنیای، در مقابل احساس وظیفه از چشم آنها می‌افتد؛ انسان‌هایی که معنویت مجسم و متبلور در باطنشان، بر جنود شیطان - همان جنود

عقل و جنود جهلی که در روایات ما هست - غلبه پیدا کرد و به عنوان یک عدّه انسان نمونه، والا و بزرگ، در تاریخ ماندگار شدند. امامت یعنی پی‌شواییِ قافله دین و دنیایا. در قافله‌ای که همه به یک سمت و هدف والا در حرکتند، یک نفر بقیه را راهنمایی می‌کند و اگر کسی گم شود، دست او را می‌گیرد و برمی‌گرداند؛ اگر کسی خسته شود، او را به ادامه راه تشویق می‌کند؛ اگر کسی پایش مجروح شود، پای او را می‌بندد و کمک معنوی و مادی به همه می‌رساند. این در اصطلاح اسلامی اسمش امام - امام هدایت - است و سلطنت نقطه مقابل این است. سلطنت به معنای پادشاهی موروثی، فقط یک نوع از سلطنت است. در بُعد تبلور معنویت هم همین‌طور است. بارها این را گفته‌ام که خدای‌ها به امام حسین (ع) مراجعه و او را بر این ایستادگی ملامت می‌کردند. آنها مردمان بد و یبا کوچکی هم نبودند؛ بعضی جزو بزرگان اسلام بودند؛ اما بد می‌فهمیدند و ضعفهای بشری بر آنها غالب شده بود. لذا می‌خواستند حسین بن علی (ع) را هم مغلوب همان ضعفها کنند؛ اما امام حسین (ع) صبر کرد و مغلوب نشد و یکایک کسانی که با امام حسین (ع) بودند، در این مبارزه معنوی و درونی پیروز شدند. آن مادری که جوان خود را با افتخار و خشنودی به طرف این میدان فرستاد؛ آن جوانی که از لذات ظاهری زندگی گذشت و خود را تسلیم میدان جهاد و مبارزه کرد، پیرمردانی مثل «حبی بن مظاهر» و «مسلم بن عوسجه» که از راحتی دوران پیرمردی و بستر گرم و نرم خانه خودشان گذشتند و سختی را تحمل کردند، آن سردار شجاعی که در میان دشمنان جایگاهی داشت - «حربن یزید ریاحی» - و از آن جایگاه صرف‌نظر کرد و به حسین بن علی (ع) پیوست، همه در این مبارزه باطنی و معنوی پیروز شدند. آن روز کسانی که در مبارزه معنوی بین فضایل و رذایل اخلاقی پیروز شدند و در صف‌آرایی میان جنود عقل و جنود جهل توانستند جنود عقل را بر جنود جهل غلبه دهند، عدّه اندکی بیش نبودند، اما پایداری و اصرار آنها بر استقامت در آن میدان شرف، موجب شد که در طول تاریخ، هزاران هزار انسان آن درس را فرا گرفتند و همان راه را رفتند. اگر آنها در وجود خودشان فضیلت را بر رذیلت پیروز نمی‌کردند، درخت فضیلت در تاریخ خشک می‌شد؛ اما آن درخت را آبیاری کردند و شما در زمان خودتان خیلی‌ها را دیدید که در درون خود فضیلت را بر رذیلت پیروز و هواهای نفسانی را مقهور احساسات و بیهوشی و تفکر صحیح دینی و عقلانی کردند. بعد گفتند اگر به جنگ حسین بن علی (ع) نروی، از حاکمیت ری خبری نیست. این‌جا یک آدم ارزشی، یک لحظه فکر نمی‌کند، می‌گوید مرده شوی ری را ببرند؛ ری چیست؟ همه دنیا را هم

به من بدهید، من به حسین بن علی (ع) اخم هم نمی‌کنم، من به عزیز زهرا، چهره هم درهم نمی‌کشم، من بروم حسین بن علی (ع) و فرزندان را بکشم که می‌خواهید به من ری بدهید؟! آدمی که ارزشی باشد، این‌طور است، اما وقتی که درون نمی‌است، وقتی که جامعه، جامعه دور از ارزشهاست، وقتی که آن خطوط اصلی در جامعه ضعیف شده است، دست و پا می‌لغزد، حالا حداکثر یک شب هم فکر می‌کند، خیلی حِدَّت کردند، یک شب تا صبح مهلت گرفتند که فکر کنند! اگر یک سال هم فکر کرده بود، باز هم این تصمیم را گرفته بود. این، فکر کردنش ارزشی نداشت. یک شب فکر کرد، بالاخره گفت بله، من ملک ری را می‌خواهم! البته خدای متعال همان را هم به او نداد. آن وقت عزیزان من! فاجعه کربلا پیش می‌آید. فداکاری در این میدان، بسیار سخت است. «لا یوم کی‌ومک یا ابا عبد الله.» اگر آن ایمان و آن اخلاص و آن نور خدایی در وجود حسین بن علی (ع) نمی‌درخشید که آن عده معدود مؤمنین را گرم کند، اصلاً چنین حادثه‌ای امکان تحقق نداشت. ببینید این حادثه چقدر با عظمت است. یک وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات می‌دهد و گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص به زنده ماندن است، تاریخ را در ورطه‌ی گمراهی می‌غلطانند. ای شریح قاضی! چرا وقتی که دیدی هانی در آن وضعیت است، شهادت حق ندادی؟! عیب و نقصِ خواصِ ترجیح‌دهنده‌ی دنیا بر دین، همین است. نکته‌ی دی‌گری که فعالان سیاسی، مسئولان، صاحبان قدرت، صاحبان مسئولیت‌های گوناگون و متنفذین بشدت بایستی مراقب آن باشند، مسئله‌ی انحراف و فسادپذیری شخصی است، همه‌مان باید مراقبت کنیم. انسانها در معرض فسادند، در معرض انحرافند. گاهی لغزشهای کوچک، انسان را به لغزشهای بزرگ و بزرگتر و گاهی به پرتاب شدن در اعماق دره‌هایی منتهی می‌کند، خیلی باید مراقب بود. قرآن هشدار داده است. در موارد متعدد، در قرآن این هشدار وجود دارد. یک جا می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوْأَىٰ اَنْ كَذَّبُوا بِآیَاتِ اللّٰهِ»، (عاقبت بعضی از کارها این است که انسان به آن خانه‌ی بدترین می‌رسد که تکذیب آیات الهی است). یک جا می‌فرماید: «فَاعْتَبِهِمْ نِفَاقًا فِی قُلُوْبِهِمْ اِلٰی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِمَا اٰخَلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ» «سوره توبه/آی ۷۷»، (خلف وعده‌ی با خدا کردند، این موجب شد نفاق در دلهایشان به وجود بیاید). یعنی انسان گناهی انجام می‌دهد، این گناه انسان را به وادی نفاق می‌کشاند؛ که نفاق، کفر باطنی است. همین جا در قرآن، کافرین و منافقین در کنار هم هستند. در یک آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «اِنَّ الَّذِیْنَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ یَوْمَ النِّقْمِ الْجَمْعَانَ اَتَمَّا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطَانُ بَعْضُ مَا کَسَبُوْا».

اینی که می‌بینید یک عده‌ای در مقابل دشمن منهزم می‌شوند، طاقت نمی‌آورند، نمی‌توانند ایستادگی کنند، به خاطر آن چیزی است که قبلاً از اینها سر زده است؛ باطن خودشان را با گناه و با خطا خراب کرده‌اند. لغزشها انسان را فاسد می‌کند. این فساد، به انحراف در عمل و گاهی به انحراف در عقیده منتهی می‌شود. این هم بمرور پیش می‌آید؛ دفعتاً پیش نمی‌آید که ما فکر کنیم یک نفری شب مؤمن می‌خواهد، صبح منافق از خواب بیدار می‌شود؛ نه، بتدریج و ذره ذره پیش می‌آید. این، علاجش هم مراقبت از خود است. مراقبت از خود هم یعنی همین تقوا. بنابراین علاجش تقواست. مراقب خودمان باشیم. نزدیکی افراد مراقبت کنند؛ زنها از شوهرهایشان، شوهرها از زهایشان، دوستان نزدیکی از همدیگر؛ و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر» (سوره عصر/آیه ۳). از یکدیگر مراقبت کنیم، برای اینکه دچار نشویم. مردم مسئولین را موعظه کنند، نصیحت کنند، خیرخواهی کنند، بنویسند برای آنها، بگویند برای آنها، پیغام بدهند تا مبادا دچار لغزش بشوند. خطرات لغزش مسئولین هم برای نظام، برای کشور و برای مردم بیشتر است. انسان گاهی در بعضی از حرفها، در بعضی از اقدامها و تحرکات، این را احساس می‌کند؛ نشانه‌های یک چنین انحرافی را انسان مشاهده می‌کند. به خدا باید پناه برد.

بسمه تعالی

حربن یزیدی ریاحی

حر از شخصیت‌های ممتاز کوفه و بزرگ قبیله اش بود. به همین خاطر عبید الله بن زیاد او را به فرماندهی لشکر عمر بن سعد منصوب کرد. او بعد از ابن سعد مهم‌ترین شخصیت سپاه کوفه بود که ماموریت داشت راه را بر امام حسین (ع) ببندد. روایت شده حر شب عاشورا پدر خود را در خواب دید که می‌گوید این روزها کجا هستی؟ جواب می‌دهد جلوی حسین رفته‌ام تا مانع از حرکت او شوم و او را نگه دارم تا نیروی ابن زیاد برسد. پدرش به او نگیب زد و ای بر تو! تو را با فرزند پیامبر خدا چکار؟ مگر می‌خواهی در قیامت پیامبر و امیر مؤمنان و فاطمه زهرا خصم تو باشند و از شفاعت آنان محروم بمانی؟ پس هنگامی که به محضر امام حسین (ع) وارد شد خود را به خاک افکنده صورت بر زمین سایید. امام فرمودند سر بردار تو کیستی؟ عرض کرد من همانم که راه بر تو بسته و نگذاشتم به مامن خود بازگردی. امام (ع) درباره او دعای خیر فرمود. حربه سوی سپاه ابن زیاد رفته و آنان را نصیحت کرد ولی

به سوی او تیراندازی کردند. پس حر با آنان جنگید تا به شهادت رسید. امام (ع) بر بالای او حضور یافت و فرمود تو حر و آزاده هستی چنانکه مادرت تو را حر نامید آزاده ای در دنیا و نیک بختی در آخرت.

حبیب بن مظاهر

او از صحابه پیامبر اکرم (ص) بود. پس از رحلت ایشان به کوفه رفت و در همه ی جنگ ها کنار امام علی (ع) به مبارزه پرداخت. حبیب از شاگردان خاص امام علی (ع) و حافظ قرآن بود. او از حاملان علوم الهی بود و امام علی (ع) او را از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد آگاه ساخته بود. او عضو گروه ویژه شرطه الخمسین بود که نیروهای ضربتی و مطیع امام علی (ع) بودند. پس از مرگ معاویه حبیب بن مظاهر یکی از کسانی بود که به امام حسین علییه السلام نامه نوشت و همراه مسلم بن اوسجه برای ایشان بیعت می گرفت. پس از ورود ابن زیاد به کوفه و متواری شدن یاران مسلم و پراکنده شدن مردم از گرد او حبیب و مسلم بن اوسجه متواری شدند و پس از رسیدن حضرت به کربلا مخفیانه از کوفه خارج شده □ خود را به کربلا رساندند. حبیب بن مظاهر در روز عاشورا فرمانده جناح چپ بود. هنگام نماز ظهر عاشورا. امام علییه السلام برای نماز مهلت خواستند اما حصین بن تمیم گفت: نماز از تو پذیرفته نمی شود. حبیب به او گفت نماز از تو پذیرفته می شود و از آل رسول پذیرفته نمی شود؟ حصین به سمت او حمله برد و حبیب بن مظاهر او را از اسب انداخت اما او متواری شده و حبیب به دنبال او رفت تا جان او را بستاند. پس با دشمن جنگید تا کشتار بزرگی از آنان کرد. در حین نبرد فردی با سر نیزه او را زخمی کرد و حبیب بن مظاهر افتاد و چون خواست برخی زرد حصین بن تمیم با شمشیر بر سر او کوفت. و سر از تنش جدا کرد. او هنگام شهادت ۵۷ ساله بود.

ابراهیم بن مالک اشتر نخعی

فرزند مالک اشتر از سرداران رشید سپاه امام علی علیها السلام بود که رشادت های او در جنگ های جمل، صفین و نهروان مشهور است. خود ابراهیم از دلاوران تاریخ شیعه و از یاران باوفای امام علی □ امام حسن و امام حسین (ع) بود و در جنگ صفین همراه پدرش جنگید. او پس از شهادت امام حسین علییه السلام در کوفه ساکت شد. و در کنار مختار به خونخواهی شهدای کربلا قیام کرد و قاتلان امام حسین (ع) را به کیفر اعمالشان رساند بعد از کشته شدن مختار به دست مصعب بن زبیر با او بیعت کرد. عاقبت در جنگی که در مسکن میان سپاه شام و نیروهای مصعب در گرفت کشته شد و سرش را نزد عبدالملک مروان برده □ بدنش را سوزاندند.

چرا امام حسین(ع) تا آخرین لحظه هم حجت تمام کرد؟

حجت به معنای دلیل روشن و اتمام حجت به معنای آوردن دلیل روشن و واضح به تمامی است که نتوان آن را انکار کرد و مردود دانست، البته در فرهنگ قرآنی این اصطلاح به معنای پایان مرحله‌ی تبلیغ و احتجاج در روند هدایت و بیان تکلیف الهی است به گونه‌ای که هر عذر و بهانه‌ای برداشته می‌شود و اگر تنبیه و مجازاتی صورت گیرد مبتنی بر هشدارها و انذارهای پیشین است و عقل و عقلا این گونه مجازات را زشت و قبیح نمی‌شمارند. آموزه‌های قرآنی به مسأله‌ی حجت و اتمام حجت توجه خاصی دارد، زیرا این مسأله بی‌انگرم عدالت الهی در حق بندگان است و جلوه‌ها و مظاهری از آنرا به نمایش می‌گذارد، پیامبران و امامان معصوم(ع) بارها در مقام سخن گفتن با دشمنان و مخالفان خویش واژگانی را به کار برده‌اند که مفاد و مدلول آن اتمام حجت است از جمله در روز عاشورا امام حسین(ع) بارها در مقام وعظ و اندرز دشمنان و مخالفانش را انداز داده و حجت را برای‌شان تمام کرده است. خداوند در آیاتی گوناگون این مفهوم را با واژگان و اصطلاحاتی دیگر نیز بیان کرده است، از جمله این واژگان می‌توان به بی‌بینه، بلاغ مبین، قرآن مبین، حجّه، سلطان مبین، تبیین، فصلنا، حقت، صرفنا و دیگر عباراتی اشاره کرد که به نحوی بی‌انگرم همین مفهوم و مفاد اتمام حجت است. علت اینک خداوند بر خود تکلیف کرده تا اتمام حجت نماید، عدالت الهی است. در روز عاشورا وقتی هر دو سپاه آماده‌ی پیکار بودند، امام حسین(ع) به سپاه دشمن نزدیکتر می‌شود می‌خواهد حتی از این فرصت هم استفاده کند و آیات خدا و سخنان حق را به گوش مردم برساند، او که زندگی خویش را بر سر فکر، ایده، عقیده و جهان بینی خود نهاده است، در سخن هم، آنچه را که زندگی و اعتقاداتش بر آن استوار است، بیان می‌کند و در میدان جنگ، خطاب به عمر سعد که در بین شخصیت‌های کوفه و در مرکز ستاد دشمن ایستاده است می‌گوید: ستایش خدایی را سزااست که دنیها را آفرید و آن را خانه زوال و ناپایداری قرار داد، دنیهای که مردم، هر روز به رنگی است و هر حال به شکلی؛ فریب خورده کسی است که دنیهای گذرا فریبش دهد و بدبخت آن کس است که دچار فتنه‌ی دنیها گردد. ای مردم! این دنیهای که طمع طمعکاران را در آنی بهم می‌زند و امید هر کس را که بر دنیها اعتماد کند، می‌برد، فریب‌تان ندهد و... امام حسین(ع) برای آن که حجت را تمام کرده باشد، جای هیچ‌گونه بهانه جویی و عذر تراشی و توجیه برای آنان نماند، پس به اردوی دشمن می‌رود و پس از مقداری دعا و نیایش به درگاه خدا، با صدایی رسا، رو به سپاه دشمن می‌گوید: ای

مردم عراق! سخنم را بشنوید و در کشتنم شتاب نکنید، تا طبق مسئولیتم شما را هشدار و پندی دهم، اگر عذر من را از آمدن به سوی شما پذیرفته و سخنم را تصدیق کردید و انصاف به خرج دادید، سعادت مند می شوید و راهی برای کشتنم نخواهید داشت و گرنه، حتی لحظه ای هم مرا مهلت ندهید و سپس می فرمایند: اکنون بنگرید که من کیستم؟ آنگاه وجدان خود را به زیر تازیانه سرزنش بکشید و بنگرید، آیا کشتن من و هتک حرمت من برای تان شایسته است؟! مگر من پسر دختر پیامبر شما نیستم؟ مگر پدرم جانشین و پسرعموی پیامبر و اولین گرونده به او نیستم؟ مگر حمزه، سالار شهیدان عموی پدرم نیستم؟ مگر جعفر طیار، عموی من نیستم؟ مگر این سخن پیامبر را نشنیده اید که درباره ی من و برادر من امام حسین(ع) فرمودند: این دو سروران جوانان بهشتی هستند؟ در میان شما کسی هست که این گفتار را از رسول خدا شنیده باشد؟ آیا این کافی نیست که شما را از ریختن خونم بازدارد؟ اکنون از شرق تا غرب در روی زمین پسر دختر پیامبری جز من وجود ندارد آیا از شما کسی را کشته ام یا مالی را تباه کرده ام که به قصاص آن می خواهید مرا بکشید؟ پس امام چند تن از بزرگان اردوی دشمن را صدا می کند و می گوید: مگر شما نبودید که برایم نامه نوشتید که: همه مردم همچون ارتشی آراسته و مهیا، حاضر به فداکاری در رکاب تواند هر چه زودتر بشتاب؟! نه ما چنین نکردیم. سبحان الله! به خدا سوگند که شما چنین کرده اید! آنها هیچ پاسخ منطقی ای نداشتند و گفتند، دست از تو برنخواهیم داشت یا با تشنگی جان دهی. امام حسین(ع) به خوبی می دانست راهی جز شهادت فی سبیل الله در پیش ندارد ولی مهم این بود که این شهادت قاطبه ی مسلمین را بیدار کند و تکان سختی به افکار عمومی دهد و این امر ممکن نبود مگر اینکه از تمام جهات اتمام حجت و تبری من موقعیت شود، امام تمام بانه ها را با خطبه های مختلف و مکرر خود از آنان گرفت و سند رسوایی آنها را در تاریخ اسلام و بشریت ثبت کرد.

بدعت ستیزی و باطل ستیزی

امام حسین(ع) به عنوان مصداقی از عمل به تکلیف الهی مبنی بر مبارزه با بدعت ها در دین، به دفاع از حریم دین پرداخت و از انگیزه های خویشتن، احیای دین و بدعت ستیزی را برشمرد. از جمله در نامه ای که به بزرگان بصره نوشت، چنین آمده است: شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می کنم. همانا سنت مرده و بدعت زنده شده است. حسین بن علی(ع) برای نشان دادن اینکه آنچه حاکم و ساری است، اسلام پیامبر نیست، جز با کلامی

از جان و خطی از خون نمی توانست کاری کند. شهادت مظلومانه اش برای نجات دین بود. در سخن زیبایی از حضرت امام خمینی «ره» می خوانیم: «ما باید سعی کنیم تا حصارهای جهل و خرافه را شکسته، تا به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدی برسیم»، امروز غریب ترین چیزها در دنیا همین اسلام است و نجات آن قربانی می خواهد و دعا کنید من نیز یکی از... قربانی های آن گردم».

۶-مقابله با اندیشه های انحرافی

جامعه اسلامی در سالی که قیام کربلا در آن رخ داد، نسبت به آخرین سال حیات پیامبر تغیریات فراوانی یافته بود. درست است که سیر پیدایش انحراف تدریجی بود، اما پایه های آن در دید بسیاری از محققین از همان سالهای اولیه بعد از رحلت پیامبر به وجود آمده بود. انحرافات مزبور در زمینه هایی بود که اهل سیاست می-توانستند به راحتی از آنها بهره گیری کرده و در تحمیق مردم و نیز توجیه استبداد و زورگویی خود از آنها استفاده کنند. بنی امیه در پیدایش و گسترش این انحرافات، نقشی عظیم داشتند. بویژه روی کار آمدن یزید نشان داد که بنی امیه هیچ اصالتی برای اسلام قائل نبوده و اعتقاد بدان تنها پوشش برای توجیه و پذیرش حاکمیت آنها، توسط مردم بود.» اطاعت امام حسین علاوه بر این که بنی امیه را متهم به ظلم و عداوت می کرد، آنها را کسانی می دانست که شیطان را پذیرفته، اطاعت خداوند را ترک گفته، فساد را ظاهر ساخته، حدود الهی را تعطیل و به بیت المال آنها علاوه بر ایجاد فساد و تعطیل حدود، بسیاری از مفاهیم دینی را تحریف کرده و یا تجاوز کرده اند و در مجاری غیر مشروع از آنها بهره گیری می کردند. در اینجا نمونه هایی از این مفاهیم را که در جریان کربلا و ایجاد آن مؤثر بوده است، همراه با شواهد تاریخی، بیان می کنیم. از رایج ترین اصطلاحات سیاسی بود که خلفا به «اطاعت از ائمه، لزوم جماعت، حرمت نقض بیعت» سه مفهوم کار می بردند. شاید بتوان گفت این سه مفهوم، پایه ی خلافت و نیز دوام آن را تضمین می کرد. این سه واژه، اصول درستی بود که به هر روی در شمار مفاهیم دینی-سیاسی، اسلامی بود، چنان که از نظر عقل نیز برای دوام جامعه و حفظ اجتماع رعایت آنها لازم می بود. اطاعت از امام به معنای پیروی از نظام حاکم است. سؤال مهم این است که تا کجا باید از حاکم پیروی کرد. آیا تنها اطاعت از امام عادل لازم است یا آن که از سلطان جائر

نیز باید اطاعت کرد. حفظ جماعت یعنی عدم اغتشاش و شورش، دست نزدن به اقداماتی که وحدت را از بین ببرد و زمینه‌ی ایجاد تزلزل را در جامعه‌ی اسلامی فراهم می‌کند. سؤال مهم این است که در مقابل سلطنت استبدادی و حاکم فاسق، که مسبب تفرقه و از بین برنده جماعت است در هر شرایطی باید سکوت کرد و آیا هر صدای مخالفی را به اعتبار این که مخل است می‌توان محکوم کرد؟ نقض عهد و بیعت بسیاری مورد مذمت قرار گرفته و واضح است که چه اندازه در مسائل سیاسی نقش مثبت دارد. اما آیا در برابر خلیفه‌ای مثل یزید اگر بیعت نشد و یا نقض بیعت شد و جماعت به هم خورد، باز باید مسأله را به صورت حرمت نقض عهد مطرح ساخت؟ یا اساساً باید این موارد را استثنا کردیم؟ خلفای بنی امیه و بعدها بنی عباس با به کارگیری این مفاهیم در شکل تخریف شده آن، که هیچ قیدی و شرطی نداشت، مردم را وادار به پذیرش حکومت خود می‌کردند.

راهبردهای عاشورا

زینب کبری پیام آور عاشورا

فرهنگ سخنان امام حسین علی‌ه السلام —

مقتل الحسین خوارزمی (ج) ۱ ص ۲ ۲۷

۶- بحار الانوار ج ۵ ص ۷

امالی صدوق ص ۱۲ ۷

بحار الانوار ج ۵ ص ۵۵ ۲۱۳

کتاب عاشورا